

نقدانديشه

تأملی در معنای «رکوع» در آیه ولایت

تأملی در معنای «رکوع» در آیه ولایت

[جواد علاء المحدثین*]

■ چکیده

کثرت نقل‌های فریقین حاکی از آن است که در زمان نزول آیه ولایت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) در رکوع نماز، انگشتر خود را به سائلی بخشیده‌اند. این امر، علاوه بر آنکه مصداق اولیه و قطعی از گروه سوم اولیا - پس از خدا و رسول (ص) - را مشخص می‌کند، ترجمه «ولی» به «سرپرست و صاحب‌اختیار» را بیش از پیش تثبیت می‌نماید؛ لذا چنانچه انطباق آیه با شأن نزول مخدوش گردد، برای شبهه‌گران پرسود می‌نماید. از این رو برخی تلاش کرده‌اند با ارائه معنای «خضوع» برای «رکوع»، بدین سو حرکت کنند. ما در مقاله حاضر، پس از مروری بر پیشینه این شبهه و سرنخ‌هایی از آن در روزگار معاصر، نشان خواهیم داد که این ادعا، فاقد پشتیبانی علمی است.

کلیدواژه‌ها: آیه ولایت؛ معنای رکوع؛ معانی حقیقی و مجازی

■ مقدمه

دلالت آیه ولایت^۱ بر امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، چنان قوی است که جای هیچ‌گونه تردیدی باقی نمی‌گذارد؛ بنابراین در این مقاله، البته قصد پرداختن به آن را - که در منابع زیادی قابل جستجو است^۲ - نداریم و تنها به بررسی یکی از موضوعات مطرح شده درباره آیه می‌پردازیم. شأن نزول معهود آیه کریمه، با اعتبار بالا^۳، نقش مهمی در یافتن مراد آن دارد و نشان می‌دهد که توصیف به کار رفته در آیه «الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^۴ اولاً^۵ به حضرت علی (علیه السلام) اشاره دارد؛ ثانیاً خاتم بخشی حضرت در رکوع نماز، نقطه اوج شأن نزول و انطباق دهنده آن با وصف یادشده است. در این قسمت آیه، مناقشه‌ای لغوی از سوی برخی صورت گرفته تا شاید این انطباق مخدوش گردد و البته نشان خواهیم داد که نقشی بر آب است.

■ پیشینه شبهه در قرون دور

با مطالعه تفاسیر فراوانی از اهل تسنن - ذیل آیه ولایت - هیچ اثری از معنای «خضوع» برای «رکوع» دیده نمی‌شود. طبری (قرن چهارم) در جامع البیان، زمخشری (قرن پنجم) در الکشاف، قرطبی (قرن هفتم) در الجامع لأحكام القرآن و ... حتی اشاره‌ای هم به این معنا نکرده‌اند. ابن تیمیه (قرن هشتم) نیز که تلاش سختی برای انکار دلالت آیه نموده و به زعم خود، اشکالات متعددی بر تفسیر آیه به امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد کرده،^۶ از معنای

۱. مانده/۵۵.

۲. از جمله: زینلی، «ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در قرآن»، فصلنامه تخصصی امامت پژوهی، ش ۴، زمستان ۱۳۹۰ ش.
۳. در مقاله معرفی شده در پاورقی قبل، دو عنوان «تواتر روایات (شأن نزول) از منظر عالمان امامیه» و «تواتر روایات (شأن نزول) از منظر دانشمندان اهل سنت» را ملاحظه نمایید. در بخش اخیر، مدارکی دال بر «اجماع و اتفاق مفسران اهل سنت» مبنی بر نزول آیه در شأن امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خاتم بخشی حضرت و سندیت این نقل در دسترس است.

۴. اینکه گفتیم: «اولاً به حضرت علی (علیه السلام)» به دلیل آن است که وصف «الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» جمع است؛ یعنی آیه شریفه درباره گروهی از مؤمنان صحبت می‌کند. شأن نزول آیه کریمه، مصداق بودن امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قطعی می‌کند و مسأله نسبت به سایر مصادیق - که با دلایل دیگر ثابت می‌کنیم منظور سایر امامان هستند - باز می‌ماند. ما ادامه بحث را اینجا وامی‌نهیم.

۵. ابن تیمیه، منهاج السنه، ۱۲/۲ - ۱۴ و ۱/۷ - ۲۰. برای اطلاع از جواب شبهات و رد اشکالات رک: شرح منهاج

خضوع سخنی به میان نیاورده است. دقت کنید که اصلاً اشاره‌ای از سوی این مفسران به معنای مذکور - حتی به عنوان قولی ضعیف - نشده؛ نه اینکه اشاره کرده باشند و بعد آن را رد کنند. در این میان، فخر رازی (قرن ششم) معنای «خضوع» را به عنوان یک احتمال مطرح کرده است.

■ نظری گذرا به رویکرد فخر رازی در این بحث

وی از ابتدا دو احتمال را درباره‌ی وصف ﴿الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ...﴾ در آیه کریمه مطرح نموده است: اینکه مراد، عموم مؤمنان باشند و یا شخص معینی مورد نظر باشد. او ذیل گزینه نخست، سه احتمال در معنای «راکعون» ذکر کرده است؛ مطرح کردن این سه احتمال، نشان می‌دهد برای او نفس تکثیر افعال و گسترش احتمالات مطلوب بوده است:

و أما قوله «وَهُمْ رَاكِعُونَ» ففيه على هذا القول وجوه:

الأول: قال أبو مسلم: المراد من الركوع الخضوع، يعني أنهم يصلون ويزكون وهم منقادون خاضعون لجميع أوامر الله ونواهيها.

والثاني: أن يكون المراد: من شأنهم إقامة الصلاة، وخص الركوع بالذكر تشریفاً له كما في قوله ﴿وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّاٰكِعِينَ﴾ (البقرة، ۴۳).

و الثالث: قال بعضهم: إن أصحابه كانوا عند نزول هذه الآية مختلفون في هذه الصفات، منهم من قد أتم الصلاة، ومنهم من دفع المال إلى الفقير، ومنهم من كان بعد في الصلاة وكان راکعاً، فلما كانوا مختلفين في هذه الصفات لا جرم ذكر الله تعالى كل هذه الصفات؛^۱

اما سخن خداوند ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ بر مبنای این نظر (که مراد، عموم مؤمنان باشند) در آن سه احتمال وجود دارد:

نخست: ابومسلم [محمد بن بحر الاصفهانی، متوفای ۳۲۲ق] می‌گوید: منظور از «رکوع»، «خضوع» است؛ یعنی آنان نماز می‌گزارند و زکات

می دهند و در برابر همه اوامر و نواهی الهی، تسلیم و خاضعند. دوم: منظور این باشد که برپا داشتن نماز، منس و روش آنان (مؤمنان) وصف شده است و این مطلب را با اشاره به رکوع بیان فرموده تا برای آن، جایگاه خاصی قائل شده باشد؛ مانند آیه ۴۳ بقره: ﴿وَازْكُوعُوا مَعَ الرَّاِكِعِينَ﴾ سوم: بعضی از آنان [طبعاً مفسران] گفته اند: اصحاب پیامبر ﷺ در زمان نزول آیه، حالات مختلفی از صفات ذکر شده را داشتند؛ برخی نماز را به پایان رسانده بودند، بعضی مال به فقیر پرداخته بودند و برخی در نماز و رکوع بودند. از آنجا که ایشان (در زمان نزول آیه) در این اوصاف تفاوت داشتند، خداوند همه این صفات را ذکر فرمود.^۱

نقد قول اول و اثبات اینکه محمل علمی ندارد، موضوع مقاله حاضر است. فخر نیز تنها آن را از قول یکی از اسلاف خود، بی هیچ توضیح یا سند لغوی ذکر کرده است. دو قول بعدی، گرچه مبتنی بر معنای معهود «رکوع» (و نه «خضوع») است، اما نهایتاً مقابل نظر شیعه علم شده و در آنجا تأمل دارد.

قول دوم، سخن بی دلیلی است؛ بنا بر پیش فرض مطرح شده، خداوند در بخش آخر آیه، عامه مؤمنان را وصف نموده که «نماز را برپا می دارند» و «زکات می دهند»؛ پس چه نیاز به تکرار موضوع نماز بوده است؟ به علاوه توضیح ﴿هُمُ رَاكِعُونَ﴾ به اینکه شأن آنان اقامه نماز است - اگر عبارت تحمل آن را داشته باشد -، در عبارت قبلی، یعنی ﴿يَقِيْمُونَ الصَّلٰوةَ﴾ (نماز را برپا می دارند) مستتر است. این تعبیر، فراتر از «يُصَلُّونَ»، نشانه اهتمام آنان به نماز و مستلزم استمرار و مداومت در نماز است؛ لذا این احتمال، متضمن تکراری بی دلیل نیز هست. قول سوم نیز بی پایه و سست است؛ گویا فخر رازی، به قدری در رد نظر شیعه تمرکز یافته که از ادعای خودش غافل شده است. وی احتمالات فوق را بر مبنای این که آیه، در مقام وصف عموم مؤمنان بوده باشد ذکر کرد؛ یعنی براساس این ادعا که آیه فرموده باشد: دوست و یاور شما خدا و رسول و عموم مؤمنان برپا دارنده نماز، زکات ده و راکعند. خوب در این

۱. لاجرم را ترجمه نکردیم؛ اما گویا آقای فخر می خواهد بگوید بر اساس این قول، چاره ای جز ذکر همه صفات، برای خداوند نبوده است.

فرض چه نیازی است تا حالات این مؤمنان در هنگام نزول آیه بیان گردد و گفته شود برخی نماز را به پایان رسانده بودند، بعضی مال به فقیر پرداخته بودند، برخی در نماز و در رکوع بودند. ضمناً «يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ» - برخلاف اشارهٔ فخر - معنایش «نماز را به پایان رسانده‌اند» نیست تا لازم آید حال آنان که هنوز نماز را تمام نکرده و در رکوعند، جداگانه وصف شود. به علاوه بر این فرض معیوب، لابد باید وصف آنان را که در قیام، سجده، تشهد و ... بودند نیز بیان می‌کرد؛ ضمن اینکه برخی مؤمنان نیز در زمان نزول آیه در حال کسب، صنعت، کشاورزی و... بوده‌اند؛ توصیف آنان چه می‌شود؟

اگر شیعه می‌گوید توصیفات آیه، بر اساس شأن نزول مستحکم آن، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نشانه گرفته، این توصیفات را «وصف مشیر» می‌داند؛ اما در نظر مخالفین، اشاره‌ای در کار نیست تا آیه بخواهد همهٔ مؤمنان را با اوصافشان مقارن نزول آیه، مشار الیه قرار دهد! این توضیحات را آوردیم تا نشان دهیم اگر فخر رازی معنای «خضوع» را برای رکوع - و لو به صورت یک احتمال و تنها با نقل از یک نفر - ذکر کرده باشد، تا چه حد حاضر بوده برای نفی استناد شیعه در این آیه به مهملات رو بیاورد.

اکنون به مناسبت و برای روشن تر شدن رویکرد یاد شدهٔ وی، خالی از لطف نیست به یکی دیگر از تلاش‌های عجیب - و البته متعدد - او در انکار عقیده شیعه دربارهٔ آیه ولایت نیز اشاره کنیم. از آنجا که در استدلال شیعه، از حصر به کار رفته در آیه با کلمه «انما» استفاده شده، فخر رازی اساساً موضوع را رد می‌کند و می‌نویسد:

لا نسلم أن كلمة إنما للحصر، والدليل عليه قوله ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ﴾ (يونس/ ۲۴) ولا شك أن الحياة الدنيا لها أمثال أخرى سوى هذا المثل، وقال ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَلَهْوٌ﴾ (محمد/ ۳۶) ولا شك أن اللعب و اللهو قد يحصل في غيرها؛

ما نمی‌پذیریم که کلمه «انما» برای حصر باشد؛ دلیل آن نیز قول خداوند است که می‌فرماید: ﴿انما﴾ [که وی ترجمه‌اش به فقط را نمی‌پذیرد] مثل زندگی دنیا همانند باران است که آن را از آسمان نازل می‌کنیم ﴿ و شکی نیست که زندگی دنیوی مثال‌های دیگری غیر از این نیز دارد و فرمود: ﴿انما﴾ زندگی دنیا بازیچه است ﴿ و بی تردید بازیچه بودن، برای غیر زندگی دنیوی

نیز وجود دارد.^۱

در بررسی اجمالی مطلب اشاره می‌کنیم که اولاً فخر رازی دهها بار عباراتی از قبیل «کلمة إنما للحصر»^۲ را در تفسیرش تکرار کرده است؛ ثانیاً وی که معنای حصر را در دو آیه مورد استنادش نفی کرده، درباره آیه: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ ... وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ﴾^۳ چه می‌تواند بگوید؟ در ابتدای آیه، زندگی دنیا با قید «انما» بازی، سرگرمی، تجمل پرستی، فخر فروشی در میان آدمیان و... دانسته شده - که دو وصف نخست، درست مانند مثال دومی است که او آورد و منکر حصر بودنش شد - و در پایان فرموده: ﴿زندگی دنیا جز متاع فریب نیست﴾. اگر فخر بتواند در اینکه «انما» از «اداة حصر» است تردید کند، دلالت «ما» و «إِلَّا» بر حصر را نمی‌تواند انکار کند. در نتیجه واضح است که عبارت اخیر آیه، استدلال وی درباره آیه شریفه ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ﴾ و مانند آن را، قویاً باطل می‌کند.

در پاسخ اشکالاتی که فخر رازی درباره تفسیر آیات مورد استنادش آورده - گرچه بر عهده ما و او به یک اندازه قرار دارد، اما - باید بگوییم که با اندک دقتی در آیه ۳۶ سوره محمد ﷺ - که او بخشی از آن را آورده - و آیه قبلیش، پاسخ روشن می‌شود:

﴿فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَبْرِكُمْ أَعْمَالَكُمْ * إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِن تُوْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَ لَا يَسْئَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ﴾^۴

پس هرگز سست نشوید و [دشمنان را] به صلح [ذلت‌بار] دعوت نکنید در حالی که شما برترید و خداوند با شماست و چیزی از [ثواب] اعمالتان را کم نمی‌کند! * زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید، پاداش‌های شما را می‌دهد و اموال شما را نمی‌طلبند.

۱. البته وی در این مثال، محصور و محصوریه را اشتباه گرفته؛ چون بر فرض قبول معنای حصر، آیه می‌فرماید: زندگی دنیا فقط بازیچه است؛ نه آنکه لهو و لعب مصداق دیگری جز زندگی دنیا ندارد.

۲. از جمله ۴۰۷/۲ - ۱۳/۴ و ...

۳. حدید/۲۰.

۴. محمد/۳۵ و ۳۶.

از سیاق کاملاً معلوم است که «زندگی دنیا»یی که انحصاراً بازی و سرگرمی دانسته شده، آن زندگی است که باعث شود مسلمانان در شرایط جهاد، از روی دنیاطلبی تن به صلح دهند؛ و الا در ادامه آیه ۳۶ می‌فرماید که پاداش مؤمنان پرهیزگار محفوظ است. این پاداش وعده داده شده، به خاطر مجاهدت‌های صورت گرفته در دنیاست. طبعاً ظرف بروز این مجاهدت‌ها حیاتِ دنیایی این مؤمنان بوده که قطعاً این حیات، لهو و لعب نیست.

فخر رازی، در عین تلاش فراوان برای انکار دلالت آیه بر امامت، شأن نزول مربوط به امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ذکر کرده و صرفاً با ایرادات دلّالی در مقام رد آن بر آمده - و نه اشکالات نقلی -؛ ایرادهای سستی مانند این ادعا: «دفع الخاتم في الصلاة للفقير عمل كثير»^۱ معلوم است که اینجا هم وی خلاف مسلمّات و این بار مخالف احکام فقهی مذهب خود - بلکه معایر اجماع فقه‌های فریقین - سخن گفته است. «عمل كثير» چنانکه - از نفس این تعبیر فهمیده می‌شود - و در فقه مذاهب اربعه تسنّن نیز ذکر شده، کاری است که به واسطه آن، ناظر بیرونی تصوّر (یا یقین) کند شخص در نماز قرار ندارد. مثالی که برای آن ذکر شده، برداشتن سه قدم متوالی است^۲ و از موارد مباح - به استناد روایتی که در منابع متعدد آنان ذکر شده^۳ - کشتن عقرب و مار در نماز، به‌شمار آمده است. نمونه دیگر «باب جواز حمل الصبيان في الصلاة» در صحیح مسلم است^۴ و... پس تنها با عینک تعصب و غرض‌ورزی ممکن است دست دراز کردن به سوی سائلی برای دادن صدقه، عمل كثير و مبطل نماز محسوب گردد.

خلاصه مطلب اینکه روایات شأن نزول، با رد اشکالات فخر رازی از قبیل مورد ذکر شده - که در جای خود قویاً انجام شده - به قوت خود باقی خواهد ماند.

۱. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۳۸۶/۱۲.

۲. مثلاً رک: الجزیری، فقه علی المذاهب الاربعه، ۴۳۰/۱.

۳. احمد بن حنبل، مسند، ۴۷۳/۲؛ نیشابوری، مستدرک علی الصحیحین، ۲۵۶/۱ - نسائی، سنن، ۱۸۹/۱؛ ترمذی، جامع الصحیح، ۲۴۲/۱.

۴. نیشابوری، جامع الصحیح، ۳۱/۵.

■ پیشینه شبهه در دوران نزدیک

گفته شد که در بیانات انبوهی از مفسرین متقدم - بر خلاف فخر رازی - اثری از معنا کردن «رکوع» به «خضوع» دیده نمی‌شود؛ اما در دوران اخیر رویکرد برخی - به ویژه مفسرینی که صبغه سلفی دارند - تغییر کرده است؛ آنان علاوه بر این ادعا، بهای زیادی نیز به آن داده و به عنوان نظر قطعی یا اصلی ذکر کرده‌اند. شوکانی (متوفای ۱۲۵۰ق) می‌نویسد:

«وَهُمْ رَاكِعُونَ» جملة حالیه من فاعل الفعلین اللذین قبله والمراد بالركوع: الخشوع والخضوع، أي یقیمون الصلاة و یؤتون الزكاة و هم خاشعون خاضعون لا یتكبرون، و قیل: هو حال من فاعل الزكاة والمراد بالركوع هو المعنی المذكور؛ أي یضعون الزكاة فی مواضعها غیر متكبرین علی الفقراء و لا مترفعین علیهم و قیل: المراد بالركوع علی المعنی الثانی: ركوع الصلاة و یدفعه عدم جواز إخراج الزكاة فی تلك الحال.^۱

بنابراین، وی جمله «وَهُمْ رَاكِعُونَ» را به معنای خاشع و خاضع بودن نمازگزاران و زکات‌دهندگانی که در حال انجام این افعال، یا - تنها - زکات‌دهندگان در حال ادای زکات دانسته است. او با اشاره به معنای «رکوع نماز» - البته بدون هیچ ذکری از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و روایات مربوط - آن را با ادعای منع پرداخت زکات در نماز - که طبعاً بازگشتش به همان شبهه فعل کثیر است و پاسخ آن را دادیم - رد کرده است.

صاحب تفسیر المنیر - که معاصر است - عبارت «وَهُمْ رَاكِعُونَ» را جمله‌ای معطوف به دو جمله قبل دانسته و به اختصار می‌نویسد:

«و هم خاضعون لأوامر الله، بلا تملل و لا تضجر و لا ریاء؛^۲ و آنان [مؤمنان] نمازگزار و زکات پرداز[در برابر اوامر الهی خاضعند، بدون احساس سختی یا نگرانی و بی‌ریا».

■ انتشار شبهه در زمان حاضر

در زمان حاضر که دوره رسانه‌های نوظهور است، شبهه مورد بحث، میدان بیشتری می‌یابد.

۱. شوکانی، فتح الغدیر، ۵۹/۲

۲. زحیلی، تفسیر المنیر، ۲۳۴/۶

در حجم انبوه سایت‌های اینترنتی و شبکه‌های ماهواره‌ای، دقت استناددهی رو به کاهش می‌گذارد و مطالب بی‌نام و نشان - گاه با نویسنده مجهول و حتی فقدان استناد - رواج می‌گیرد. در این فضاها، گاه در تفسیر آیه، فقط معنای «خضوع» برای «رکوع» نقل می‌گردد و حتی از ذکر معنای «رکوع نماز» به کلی چشم‌پوشی می‌شود. به این نمونه توجه کنید:

﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ به معنی خضوع‌کنندگان برای پروردگارشان و مطیعان اوامرش است. رکوع در اصل لغت به معنی خضوع است. ثعلب می‌گوید: «الرکوع الخضوع. رکع، یرکع، رکعاً و رکوعاً: طأطأ رأسه؛ رکوع به معنای خضوع است. رکع، یرکع، رکعاً و رکوعاً یعنی: سرش را پایین آورد و خاضع شد». ... به این معنی در قرآن باز هم به کار رفته؛ مثلاً در این قول خداوند: ﴿وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ چون که در نماز کسانی که قبل از ما بودند رکوع نبوده...^۱

سخن ثعلب و عبارت بعدی - که البته سندش در سایت ذکر نشده - به نقل از *لسان العرب* است که تفصیلاً در نقد آن سخن خواهیم گفت؛ اما عجلتاً توجه نمایید که عبارت *لسان العرب* بدین شرح است: «الرُّكُوعُ: الخُضُوعُ، عن ثعلب. رَكَعَ يَرْكَعُ رُكْعًا وَرُكُوعًا: طَأَطَأَ رَأْسَهُ وَكُلَّ قَوْمَةٍ يَتْلُوهَا الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَاتِ مِنَ الصَّلَوَاتِ، فَهِيَ رُكْعَةٌ...». در این عبارت چند نکته وجود دارد:

اولاً: ابن منظور، با وجود آنکه معنای خضوع را از ثعلب نقل کرده، اما برخلاف متن فوق، آن را «معنای اصلی» ندانسته است.

ثانیاً: در ادامه، رکع را معنا کرده: «سرش را پایین آورد (طأطأ رأسه)» و سپس از «رکوع» و «رکعت» نماز سخن گفته و هیچ اشاره‌ای به معنای «خضوع» نیست؛ لذا عبارت بیان شده در سایت، سندیت ندارد و کذب است.

ثالثاً: این ادعا که در ﴿وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ معنای «خضوع» مراد باشد و نیز اینکه «در نماز پیشینیان ما رکوع نبوده» بی‌دلیل و ساختگی است؛ طوری که حتی کسانی مانند فخر رازی و شوکانی هم بر خلاف آن نظر داده‌اند.

این نمونه‌های بود از ادعاهای بی‌سند در فضاهای تبلیغی معاصر که با حجم انبوه صورت می‌گیرد.^۱

۱. البته انتشار شبهه مورد بحث - ذیل آیه ولایت - منحصر به تبلیغات بی‌نام و نشان نیست؛ در قرآنی که انتشارت قلم، در سال ۱۳۸۰، با ترجمه‌ای بسیار پرغلط چاپ کرد، در ترجمه آیه ولایت آمده است: «بی‌گمان دوست شما، خدا و پیامبر او و مؤمنانی هستند که به نماز می‌ایستند و با خضوع و فروتنی انفاق می‌کنند».

- در مطلب دیگری که در فضای مجازی (اینترنت) منتشر شده، نویسنده - شخصی به نام آقای مصطفی طباطبایی - در بیانی ذیل آیه نوشته است:

... اصطلاحاً رکوع در نماز، همان خم شدن به‌شمار می‌آید؛ ولی رکوع در زکات، انفاق به همراه خضوع است؛ چرا که «رکوع» در اصل لغت به معنای «خضوع» می‌آید؛ همان‌گونه که در لسان العرب، اثر ابن منظور، می‌خوانیم: «الرُّكُوعُ: الخُضُوعُ»؛ و در قرآن کریم نیز آمده است: «خَرَّ رَاكِعًا» (ص/۲۴)؛ یعنی: «خاضعانه به زمین افتاد»... در آیه مورد بحث نیز می‌فرماید: «يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ یعنی «زکات می‌دهند در حالی که خاضعند».

استناد به آیه ۲۴ سوره ص - که در عبارات فوق ملاحظه شد - مطلب رو به گسترشی است. نویسنده یاد شده، همین ادعا را سال‌ها قبل (زمستان ۱۳۷۴ش) در مقاله مندرج در شماره هشت مجله بینات - ضمن مقاله‌ای با عنوان «دقت بیشتر در ترجمه قرآن کریم» در نقد برخی اشتباهات یکی از ترجمه‌های قرآن کریم - نیز آورده و درباره ترجمه «سَرَّ خَمَّ كَرْدَ وَ بَهْرُو افْتَادَ» برای آیه شریفه «خَرَّ رَاكِعًا» نوشته است:

... «راکعاً» در این جا حال است از ضمیر مستتر در «خَرَّ» و معنای آن این است که «با حال فروتنی به زمین افتاد»؛ پس «رکوع» در این جا به معنی «خضوع» آمده و معنای «سَرَّ خَمَّ كَرْدَ» ندارد؟ ... در آیه مورد بحث، «خَرَّ رَاكِعًا» نمی‌تواند به معنای «به‌رو افتادن» باشد؛ زیرا رکوع که به معنای خمیدگی پشت تا رسیدن دستان به زانو است، با تعبیر «خَرَّ» که به معنای افتادن است تناسب ندارد و نمی‌توان گفت: «به رکوع افتاد».

این (به‌ظاهر) نکته‌سنجی صورت گرفته - که گویا تمهیدی برای همین شبهه افکنی مورد اشاره است - بسیار قابل تأمل است و در متن مقاله، به نقد آن خواهیم پرداخت. جالب است که از همین نویسنده در یکی از شماره‌های اخیر همان مجله (بینات، شماره ۷۰، تابستان ۱۳۹۰ش) مقاله‌ای با عنوان «نقش ترجمه و تفسیر در فهم قرآن» منتشر شده و در آن، راجع به علت خطاهای ترجمه مطالبی آمده است؛ از جمله:

- عمده لغزش‌ها در تفسیر قرآن، با «آرای پیش‌ساخته مفسران» پیوند دارد. رأی مذهبی یا عقیده دلخواه مفسر در بسیاری از موارد او را وامی‌دارد تا مفهومی را بر آیات قرآنی تحمیل نماید که با متن سازگاری ندارد ... در حقیقت سخن امیرمؤمنان علی (علیه السلام) درباره این‌گونه مفسران درست می‌آید که فرمود: «كَانَتْهُمْ أُمَّةُ الْكِتَابِ وَ لَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ»؛ گویی که ایشان، امامان قرآنند و قرآن، امام ایشان نیست!

... البته ما انکار نمی‌کنیم که ... قرآن فهمی، ناگزیر دانش‌هایی را همچون لغت، صرف، نحو، معانی و بیان و ... می‌طلبد؛ ولی علوم مزبور را به چشم «ابزار فهم قرآن» می‌نگریم و این نگاه بی‌تردید با «تحمیل رأی بر قرآن» تفاوت دارد؛ زیرا در این نگرش ما می‌کوشیم تا با علوم ابزاری، مقاصد قرآن کریم را از متن آن دریابیم و پیش از برخورد با متن قرآنی، عقیده ویژه‌ای درباره آن اتخاذ نمی‌کنیم.

با مطالعه نقد حاضر تصدیق خواهید نمود که ایشان گرچه ادعا کرده: «[علوم ادبی را] به چشم ابزار فهم قرآن می‌نگریم»، اما شدیداً دچار «استفاده ابزاری از کتاب لغت» شده است. هم‌چنین با وجود آن‌که «تفسیر به رأی» را مهم‌ترین دلیل خطا در ترجمه و تفسیر دانسته و می‌نویسد که گروهی، پیش فرض‌های خود را «با لطائف الحیل

بر قرآن تحمیل می‌کنند» خود نیز چنین کرده و دچار «تحمیل رأی بر قرآن» شده است. جالب این جاست که وی در همین مقاله (نقش ترجمه و تفسیر در فهم قرآن) نیز از «تحمیل رأی» بهره برده است؛ از جمله در قالب تذکر یک خطای ترجمه می‌نویسد:

در ترجمه ... «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُعْزِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ ...» (فتح ۱-۲) همین اندازه کافی است که مترجم بنویسد: «همانا ما تورا فتحی آشکار آوردیم * تا خدا گناه گذشته تو و آن چه را که باز پس آمده است بیامزد... اما مفسر قرآن باید توضیح دهد که آن فتح آشکار کدام است و فتح مزبور چه پیوندی با گناه پیامبر ﷺ و آموزش وی داشته است ... و اساساً گناه پیامبر پاک ﷺ چه بوده است؟ ... (بینات، شماره ۷۰، تابستان ۱۳۹۰، ش، ۱۰۴).

در نقد عبارات فوق چند نکته به ذهن می‌رسند:

اولاً: ترجمه کردن «ذنب» به «گناه» در آیه شریفه، قابل مناقشه است. به این عبارات توجه نمایند: «قالوا ... انما یسمی الذنب ذنباً لما یتبعه من الذم، و اصل الکلمة علی قولهم الاتباع»: «گفته‌اند: ... همانا «ذنب» را به دلیل سرزنشی که در دنبالش می‌آید «ذنب» می‌گویند و اصل معنای کلمه به گفته آنان «درپی آمدن» است» (الفروق اللغویة، ۲۴۵).

بر این اساس، معنای «ذنب»، «کاری که مورد سرزنش قرار گیرد» یا «کار دارای عواقب سوء» است و نه الزاماً «گناه» یا معنای معهود آن. قرینه‌ای که می‌توان برای تقویت این معنا از قرآن کریم ارائه کرد، سخن حضرت موسی ﷺ است: «و لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ»؛ «من کاری کرده‌ام که در دیدگاه فرعونیان، مورد سرزنش و دارای عواقب سوء است» (شعراء/۱۴).

ثانیاً: باید پرسید چرا آقای طباطبایی برای توضیح این که مترجم نباید از ترجمه فراتر رود و تفسیر کند، علیرغم آن که می‌تواند به صدها آیه مثال بزند، مورد فوق را انتخاب می‌کند و بحث «گناه پیامبر پاک ﷺ» را پیش می‌کشد؟

ثالثاً: آیه فوق مثال مناسبی برای این واقعیت است که زبان فارسی در مواردی، ظرفیت کافی برای ترجمه از عربی را ندارد و لذا همیشه نمی‌توان یک کلمه قرآن را با یک کلمه فارسی جایگزین کرد؛ بلکه گاه ضروری است یا توضیحی، این کاستی را جبران کرد. این درست عکس مطلبی است که آقای طباطبایی درباره ترجمه آیات اول سوره فتح بیان کرده است.

ایشان در مقاله «دقت بیشتر در ترجمه قرآن کریم» مواردی از اشتباهات یک ترجمه قرآن کریم را ذکر کرده بود غالباً به دلیل کم توجهی مترجم به وجود آمده است؛ خطاهایی از قبیل ترجمه فعل معلوم به مجهول، فعل ماضی به مضارع، فعل به مصدر و... مانند ترجمه «فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ» به این که «میان برادرانتان صلح برقرار کنید»؛ به جای «میان دو برادرتان صلح برقرار کنید».

روشن است که ترجمه قرآن کریم، دقت بسیاری می‌طلبد و تعداد زیادی از این گونه خطاها، ناشی از نوعی ترجمه آزاد است که در برگردان عبارات قرآنی باید تا حد ممکن از آن پرهیز شود؛ هر چند به طور مطلق قابل احتراز نیست؛ بلکه گاه به دلایلی از جمله ظرفیت‌های مختلف دو زبان یا اختلاف ساختارها و تعبیر رایج در آن‌ها و... ناگزیر به نظر می‌آید. اما موضوع مورد تأکید ما خطای جدّیتری درباره الفاظ قرآن کریم است که این ناقد، خود دچار آن شده؛ یعنی در همان مقاله‌ای که تذکر می‌دهد صلح برقرار کردن میان «دو برادرتان» صحیح است نه «برادرانتان» - خطایی غیر قابل قبول را مرتکب می‌شود و در نتیجه رکنی مهم در اعتقادات را نشانه می‌رود. ما این «خطای جدّیتر» را در مقاله حاضر به طور مفصل نقد خواهیم کرد.

■ عیار سنجی ادعای ارائه شده درباره معنای «رکوع»

اعتبار سنجی (۱): آیا «رکوع» در لغت به معنای «خضوع» است؟

برای راستی آزمایی این ادعا، کفایت عبارات چند کتاب مهم و معتبر لغت، ذیل ریشه «رکع» را مرور کنیم. یادآور می‌شود که ما تمام معانی ذکر شده ذیل این ریشه در کتب نامبرده را - بدون هیچ گزینشی - بازگو می‌کنیم:

مدرک ۱: خلیل بن احمد فراهیدی (متوفای ۱۷۵ق) در کتاب العین - که قدیمی‌ترین منبع موجود در لغت عرب است - می‌نویسد:

رکع: کل قومة من الصلاة ركعة و ركع ركوعاً و كل شيء ينكب لوجهه فتمس ركبته الأرض أو لا تمسها بعد أن يطأ طيء رأسه فهو راکع قال لبيد:
أخبر أخبار القرون التي مضت * أدب كآني، كلما قمت، راکع؛
هر ایستادن از نماز یک «رکعت» است و «رکع رکوعاً» به هر چیزی [کسی] گفته می‌شود که به رو افتاده باشد چه آنکه زانوانش به زمین برسد یا نه و بعد از اینکه شخص سرش را پایین آورد، راکع گفته می‌شود.
لبید می‌گوید: ...^۲

مدرک ۲: جوهری (متوفای ۳۹۳) در الصحاح می‌نویسد:

الرکوع: الانحناء و منه رکوع الصلاة و رکع الشيخ: انحنى من الکبر؛
رکوع خمیدگی است و رکوع نماز از آن گرفته شده و «رکع الشيخ» یعنی پیرمرد از شدت کهولت قد خمیده شد.

مدرک ۳: احمد بن فارس (متوفای ۳۹۵ق) در معجم مقاییس اللغة چنین می‌نویسد:

(رکع) الراء والكاف والعين أصل واحد يدل على انحناء في الإنسان وغيره.
يقال ركع الرجل إذا انحنى و كل منحن راکع. قال لبيد: أخبر أخبار القرون
التي مضت * أدب كآني كلما قمت راکع. وفي الحديث ذكر المشايخ الركع

۱. فراهیدی، کتاب العین، ۲۰۰/۱

۲. ترجمه شعر لبید در ضمن مدرک ۵ آمده است.

۳. جوهری، الصحاح، دارالعلم للملایین، بیروت ۱۲۲۲/۳.

یرید به الذین انحنوا و الركوع في الصلاة من هذا ثم تصرف الكلام فقيل للمصلي راع و قيل للساجد شكرا راع. قال الله تعالى في شأن داود عليه السلام: ﴿ فاستغفر ربّه و خرّ راعاً و اناّب ﴾^۱؛

رُكْع معنای حقیقی واحدی دارد که بر خمیدگی در انسان و غیر آن دلالت می‌کند. وقتی کسی خم شود، گفته می‌شود: «رُكْع» و هر خمیده‌ای را «راکع» گویند. لیبید گفته است: ...^۲ و در حدیث به پیرمردان، «رُكْع» گفته شده که منظور کسانی‌اند که خمیده‌اند و رکوع نماز از همین باب است. سپس کلام تحوّل یافته و اساساً به نماز گزار راکع گفته شده است؛ همان‌طور به کسی هم که سجده شکر نموده «راکع» می‌گویند. خداوند در شأن داوود عليه السلام فرمود: ﴿ او از پروردگار خود استغفار نمود و سپس به سجده افتاد و بازگشت نمود ﴾.

مدرک ۴: فیروزآبادی (متوفای ۸۱۷ق) در قاموس المحيط می‌گوید:

رکع المصلي رکعة و رکعتين و ثلاث رکعات، محرکة صلی و الشیخ: انحنی کبراً، أو کبأ علی وجهه و افتقر بعد غنی و انحطت حاله و کلّ شیء یخفض رأسه فهو راکع و الركوع في الصلاة: أن یخفض رأسه بعد قومة القراءة حتی تنال راحتاه رکبته أو حتی یطمئن ظهره. و الركعة بالضم: الهوة من الأرض؛ «رکع المصلي ...» ... نماز گزارد و «رُكْع الشیخ» یعنی قدش از شدت پیروی خمید یا با صورت به زمین افتاد و یا پس از غنا فقیر شد و وضعیثش نزول کرد و هرچه را که سر به پایین آورد، راکع می‌گویند و رکوع نماز آن است که پس از قیام همراه قرائت، سر را پایین آورد تا کف دستانش به زانوانش رسید یا اینکه پشتش هموار گشت ... و «رُكْعَة» به معنی جای بلند از زمین است. چنانکه ملاحظه شد، در این چهار کتاب لغت، اصلاً ذکرى از معنای خضوع نیست. در

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۲/۴۳۴؛ متن معجم مقاییس اللغة در معنای «رکع» تتمه‌ای دارد که در ادامه خواهیم آورد.

۲. ترجمه شعر لیبید در ضمن مدرک ۵ آمده است.

تکمیل شواهد فوق، سرنخ معنای «خضوع» را در سایر کتب لغت دنبال می‌کنیم:
مدرک ۵: راغب اصفهانی (متوفای ۵۰۲ هـ) که او نیز متقدم و کتابش از منابع مهم لغت قرآنی است می‌نویسد:

الرُّكُوعُ: الانحناء، فتارة يستعمل في الهيئة المخصوصة في الصلاة كما هي، و تارة في التواضع والتدلل، إما في العبادة وإما في غيرها نحو: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا﴾ (حج/۷۷)، ﴿وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ (بقره/۴۳)، ﴿وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعَ السُّجُودِ﴾ (بقره/۱۲۵)، ﴿الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ﴾ (توبه/۱۱۲) قال الشاعر: أَخْبَرَ أَخْبَارَ الْقُرُونِ الَّتِي مَضَتْ / أَدَبٌ كَأَنِّي كَلَّمَا قَمْتِ رَاكِعٌ^۱

ركوع به معنای خمیدگی است؛ پس گاه در معنای وضعیت مخصوص در نماز - آن طور که هست - به کار می‌رود و گاه به معنای تواضع و اظهار کوچکی؛ در عبادت و غیر آن؛ مانند: ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع کنید و سجده کنید﴾ (حج/۷۷)، ﴿و نماز را بپا دارید، و زکات را بپردازید﴾ و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید ﴿بقره، ۴۳﴾، ﴿و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان﴾ (بقره، ۱۲۵)، ﴿رکوع کنندگان و سجده کنندگان﴾ (توبه، ۱۱۲) شاعر گفته: [ایا جز این است که اگر مرگم تأخیر شود / حتماً بر عصا تکیه می‌کنم و انگشتانم بدان مشتاق می‌شود / و در آن صورت] از اخبار قرون گذشته خبر می‌دهم / آهسته حرکت می‌کنم و هرگاه برخیزم، خمیده هستم.
مدرک ۶: در معجم الفاظ القرآن الکریم - از کتب متأخر در لغت و محصول کار «مجمع اللغة العربية» در مصر - آمده است:

رُكِعٌ، يَرْكَعُ، رُكُوعًا وَ رُكْعًا: طَأْطَأَ رَأْسَهُ وَ انْحَنَى فَهُوَ رَاكِعٌ وَ هُمُ الرَّاكِعُونَ وَ الرُّكُوعُ وَ فِي الصَّلَاةِ أَنْ تَنَالَ رَاحَتَهُ رُكْبَتَيْهِ وَ يُطْلَقُ الرُّكُوعُ عَلَى الْخُشُوعِ وَ التَّوَاضُعِ كَمَا يُطْلَقُ عَلَى السُّجُودِ^۲

۱. راغب اصفهانی، مفردات، ۲۰۳.

۲. مجمع اللغة العربية، معجم الفاظ القرآن الکریم، ۴۹۸/۱.

زَکَع: سرش را پایین آورد و خم شد پس او راکع است ... و در نماز به معنی خم شدن است؛ تا جایی که دو کف دست به زانو برسد و «رکوع» به «خشوع» و «تواضع» گفته می‌شود؛ همان‌طور که به «سجده» نیز گفته می‌شود.

درباره عبارات شش کتاب فوق، نکات زیر را یادآور می‌شویم:

۱- چنانکه گفته شد، چهار کتاب مهم لغت (کتاب العین، الصحاح، معجم مقاییس اللغة و القاموس المحيط؛ به‌ویژه سه کتاب نخست که بسیار متقدمند) اصلاً ذکر از معنای «خضوع»، ذیل ریشه «رکع» ننموده‌اند.

۲- در معجم مقاییس اللغة تصریح شده که «رکع»، «یک اصل واحد» است؛ یعنی تنها یک معنای حقیقی دارد و نه بیشتر.

۳- در برخی کتب لغت یادشده، معنای «انحنا» برای «رکوع» مورد تصریح قرار گرفته و در همه آنها، در کاربردهایی که از این ریشه آورده‌اند، معنای انحنا تسری دارد؛ «رکوع» نماز را به- دلیل خم شدن با هیئت خاص چنین نامیده‌اند؛ بلندی زمین را که انحنایی بر پشت آن است، «رُکعة» می‌گویند؛ دربارهٔ پیرمردی که پشتش خم شده، تعبیر «رکع الشيخ» به کار می‌رود و به کسی که وضعیت زندگیش پس از ثروتمندی به فقر گراییده - به‌اعتبار نوعی فرو افتادن - بر سبیل مجاز - «رکع» اطلاق شده است. روح مشترک همه این اشتقاقات، انحنا است.

۴- در دو منبع آخر نیز - که از «خضوع» ذکر می‌شود به‌میان آمده - معنای «رکوع»، «انحنا» دانسته شده است. راغب چنین می‌نویسد: «الرُّكُوعُ: الانحناء». در معجم نیز آمده: «رُكْعٌ: طأطأ رأسه و انحنى فهو راکع»؛ اما راغب افزوده که «رکوع» گاهی در معنای «خضوع»، به کار می‌رود (یُستعمل) و در معجم گفته شده که «رکوع» بر «خشوع» اطلاق می‌شود - که به همان معنای استعمال و کاربرد است - .

۵- لازم است تا در خلال بررسی نکات لغوی، دربارهٔ برخی وجوه استعمال «لفظ» در «معنی» سخن بگوییم.

الفاظ، دارای معنای «موضوع له» هستند؛ یعنی از ابتدا برای معنا - یا معناهایی - وضع شده‌اند؛ اما همیشه لفظ در همان معنای نخستین به کار نمی‌رود؛ لذا تقسیم زیر، در نسبت میان «لفظ» و «کاربرد آن» پیش می‌آید:

- اگر «لفظ» در «معنای موضوع له» به کار رود، این را «کاربرد - یا استعمال - حقیقی» می‌گویند، مانند کاربرد لفظ «اسد» برای «حیوان درنده»؛

- اگر «لفظ» در «غیر معنای موضوع له» به کار رود، به آن «کاربرد مجازی» می‌گویند؛ مانند کاربرد لفظ «اسد» برای «انسان شجاع».

قواعد زیر، از مبانی روشن و اولیه در اصول استنباط است:

- لفظ را اولاً باید بر «معنای حقیقی» حمل کرد؛ مگر این که قرآینی وجود داشته باشند که نشان دهند منظور از کاربرد آن، «معنای مجازی» بوده است

- ساده‌ترین روش تشخیص «معنای حقیقی»، تصریح لغویین به آن است.

- روش دیگر، «تبادر» معناست؛ یعنی اینکه وقتی «لفظ» مورد نظر، بدون وجود هیچ قرینه‌ای ذکر می‌شود، چه معنایی بلافاصله به ذهن خطور می‌کند.

از مطالب فوق نتیجه می‌گیریم:

- صرف کاربرد «لفظ» در یک «معنا»، نشانه حقیقی بودن آن نیست؛ بلکه چه بسا آن «کاربرد» «مجازی» باشد؛

- نسبت دادن «معنای مجازی» به یک «لفظ» در یک متن، نیازمند ارائه قرینه - های - کافی است.

۶- راغب پس از ارائه معنای «انحنا» برای «رکوع»، دو «کاربرد» (با تعبیر «یُستعمل») برای آن ذکر کرده است: ۱- رکوع نماز؛ ۲- تواضع. در معجم نیز پس از ارائه معنای «انحنا»، سه «کاربرد» (با تعبیر «یُطلق») برای «رکوع» ذکر گردیده است: ۱. رکوع نماز؛ ۲. تواضع؛ ۳. سجود.

۷- معنای حقیقی «رکوع»، به استناد متونی که از کتب لغت آوردیم - از جمله عبارت «معجم مقاییس»: «اصل واحد یدل علی انحناء... - تنها یکی و آن «انحنا» است. فراموش نکنید که برخی از معتبرترین و قدیمی‌ترین کتب لغت، به هیچ عنوان از «خضوع» ذیل «رکوع» ذکر می‌نمایند.

دلالت لفظ «رکوع» بر «خمیدگی خاص در نماز» نیز قطعاً «حقیقی» است؛ زیرا همان معنای «انحناء» است؛ به اضافه قیدی خاص. همچنین این معنا به ذهن مخاطبین «تبادر» دارد.

به علاوه در فضای آیات قرآنی، غلبه این معنا - اگر نگوئیم انحصار آن - غیر قابل انکار است. مشتقات «ر ک ع» در ده آیه به کار رفته که در پنج مورد آن، «رکوع» و «سجود» پشت سر هم و به سیاق واحد ذکر شده اند. در سایر آیات نیز - لاقلاً - هیچ قرینه‌ای برای معنای «خضوع» وجود ندارد. البته یکی از این آیات (ص/۲۴) را در «اعتبار سنجی ۲» بحث خواهیم کرد. آیه دیگر نیز آیه مورد بحث (مائده/ ۵۵) است که خواهیم گفت قرینه قطعی بر معنای «رکوع نماز» دارد.^۱ بنابراین، کاربرد «رکوع» در معنای «تواضع» قطعاً مجازی است؛ در نتیجه نمی توان بدون وجود قرینه، این معنا را ادعا کرد.

۸- قابل توجه است که راغب برای کاربرد «رکوع» در معنای «تواضع» هیچ شاهی نیاورده است. وی چهار آیه ذکر می کند که در سه مورد از آنها رکوع با سجود آمده و یقیناً به معنای رکوع نماز است. در آیه دیگر (بقره/ ۴۳) می فرماید: ﴿و نماز را به پا دارید و زکات را پردازید و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید﴾ هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که رکوع در این آیه، به جز رکوع نماز معنا شود. شاهد دیگر راغب، شعری از لبید است که در آن نیز رکوع به خمیدگی معنا شده است؛ کما اینکه بر اساس مدارک قبلی، خلیل و ابن فارس نیز در کتاب العین و معجم مقاییس اللغة همین شعر را برای معنای «انحناء» شاهد آوردند. زبیدی نیز در تاج العروس می نویسد:

رکع الشيخ: انحنى کبراً و هو اصل معنى الركوع و منه أخذ ركوع الصلاة
و به فسر قول لبید: أخبر أخبار القرون التي مضت / أدب كآني كلما قمت
راکع؛^۲

رکع الشيخ یعنی از پیری خمیده شد و این اصل معنای رکوع است و رکوع نماز از آن گرفته شده و سخن لبید به همین معنا تفسیر شده: أخبر أخبار ...

۹- در معجم الفاظ القرآن الکریم، اطلاق «رکوع» بر «تواضع»، از قبیل اطلاق آن بر «سجده» دانسته شده است (و يطلق الركوع على الخشوع و التواضع كما يطلق على

۱. آقای مصطفی طباطبایی - که ترجمه «رکوع» به «خضوع» توسط وی را در پاورقی ۱۳ نقل کردیم - از یک اصل روشن در برداشت قرآن عدول کرده و می نویسد: «از قواعد قرآن شناسی آن است که کاربرد لغت را در قرآن به نظر آوریم و مفهومی را که از آنها برمی آید بر معانی دیگر ترجیح دهیم» (بینات، شماره ۷۰، تابستان ۱۳۹۰، ش ۱۱۰).

۲. زبیدی، تاج العروس، ۱۷۶/۱۱.

السجود). جالب است که هر کس «خَرَّ رَاكِعًا»^۱ را دلیلی برای ترجمه کردن «رکوع» به «خضوع» دانسته باشد (مانند آقای مصطفی طباطبایی، بر اساس آنچه در پاورقی ۱ ص ۲۳۸ نقل کردیم) طبعاً تصور - یا تظاهر به تصور - کرده که کاربرد «رکوع» در معنای «سجده» متناسب نیست. جمع این دو سخن آن خواهد بود که قطعاً طبق نظر ایشان، «رکوع» نه در معنای «سجده» و نه در معنای «خضوع» تبادر ندارد؛ پس «خضوع» معنای حقیقی آن نیست. **اعتبارسنجی (۲):** استتسهاد به اینکه در *لسان العرب* می خوانیم: «الرُّكُوعُ: الخُضُوعُ» تا چه حد علمی است؟

در اینجا نوبت به مدرکی می رسد که در مطلب نقل شده از یک سایت^۲ و همچنین از آقای مصطفی طباطبایی^۳ استنادی ناقص بدان شده و نوشته اند: «رکوع در اصل لغت به معنای خضوع می آید؛ همان گونه که در *لسان العرب* می خوانیم: الرُّكُوعُ: الخُضُوعُ».

مدرک ۷: متن *لسان العرب* ذیل ریشه «ر ک ع»^۴ را می توان به شرح زیر تفکیک کرد:

الف) ثعلب می گوید: معنای «رکوع» خضوع است.

ب) «هر ایستادن قبل از رکوع و سجدتین، رکعت است»؛ «رکوع نماز آن است که پس از قیام همراه قرائت، سر را پایین آورد تا اینکه پشتش هموار

۱. ص/۲۴.

2. Kalemeh.tv.

۳. رک: پاورقی ۱ ص ۲۳۸.

۴. الرُّكُوعُ: الخُضُوعُ، عن ثعلب. رُكِعَ يَرْكَعُ رُكْعًا وَرُكُوعًا: طَأْطَأَ رَأْسَهُ وَكُلُّ قَوْمَةٍ يَتْلُوهَا الرُّكُوعَ وَالسَّجْدَتَانِ مِنَ الصَّلَاةِ، فِيهِ رُكْعَةٌ، قَالَ: [بیت شعر]

و يقال: رُكِعَ الْمُصَلِّي رُكْعَةً وَرُكْعَتَيْنِ وَثَلَاثَ رُكْعَاتٍ وَأَمَّا الرُّكُوعُ فَهُوَ أَنْ يَخْفِضَ الْمُصَلِّي رَأْسَهُ بَعْدَ الْقَوْمَةِ الَّتِي فِيهَا الْقِرَاءَةُ حَتَّى يَطْمُنَ ظَهْرُهُ رَاكِعًا، قَالَ لَبِيدٌ: أَدْبُ كَأَنِّي كُلَّمَا قُمْتُ رَاكِعًا فَالرُّكُوعُ: الْمُنْحِنُ فِي قَوْلِ لَبِيدٍ وَكُلُّ شَيْءٍ يَنْكَبُ لُوْجِهِهِ فَيَمَسُّ رُكْبَتَهُ الْأَرْضَ أَوْ لَا تَمَسُّهَا بَعْدَ أَنْ يَخْفِضَ رَأْسَهُ فَهُوَ رَاكِعٌ. وَفِي حَدِيثِ عَلِيِّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ قَالَ: نَهَانِي أَنْ أَقْرَأَ وَأَنَا رَاكِعٌ أَوْ سَاجِدٌ، قَالَ الْخَطَّابِيُّ: لَمَّا كَانَ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ وَهَمَا غَايَةُ الدَّلِّ وَالْخُضُوعِ، مَخْصُوصِينَ بِالذِّكْرِ وَالتَّسْبِيحِ نَهَاهُ عَنِ الْقِرَاءَةِ فِيهِمَا كَأَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ كَلَامِ اللَّهِ تَعَالَى وَكَلَامِ النَّاسِ فِي مَوْطِنٍ وَاحِدٍ فَيَكُونَا عَلَى السَّوَاءِ فِي الْمَحَلِّ وَالْمَوْقِعِ؛ وَجَمَعَ الرَّاكِعُ رُكْعًا وَرُكُوعًا وَكَانَتِ الْعَرَبُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ تَسْمِي الْخَنِيْفِ رَاكِعًا إِذَا لَمْ يَعْْبُدِ الْأَوْثَانَ وَتَقُولُ: رُكِعَ إِلَى اللَّهِ. وَ مِنْهُ قَوْلُ الشَّاعِرِ: إِلَى رَبِّهِ رَبِّ الْبَرِّيَّةِ رَاكِعٌ وَيُقَالُ: رُكِعَ الرَّجُلُ إِذَا افْتَقَرَ بَعْدَ عَيْتِي وَانْحَطَّتْ حَالُهُ؛ وَقَالَ: [بیت شعر].

و الرُّكُوعُ: الانْحِنَاءُ وَ مِنْهُ رُكُوعُ الصَّلَاةِ وَرُكْعُ الشَّيْخِ: انْحِنَى مِنَ الْكِبَرِ، وَالرُّكْعَةُ: الْهُوِيُّ فِي الْأَرْضِ، يَمَانِيَّةٌ. قَالَ ابْنُ بَرِيٍّ: وَيُقَالُ رُكِعَ أَي كَبَا وَعَثَرَ، قَالَ الشَّاعِرُ: [مصرع شعر]

گردد؛ «شعر لبید که ابن منظور نیز مانند سایرین، درباره آن می گوید: فالرأعُ المنحنی»؛ «به هر چیزی [کسی] که به رو افتاده باشد - چه آنکه زانوانش به زمین برسد یا نه - و بعد از اینکه شخص سرش را پایین آورد، راع گفته می شود».

ج) وی سپس روایتی را از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده است: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا نهی فرمودند که در حال رکوع و سجده، کلامی [با مردم] بگویم». این که خطابی گفته شده: «شاید جهت مطلب آن باشد که چون رکوع و سجود، نهایت ذلت و خضوع و مخصوص ذکر و تسبیح است، ایشان را از کلام گفتن در این حالات نهی کرده اند تا در یکجا جمع بین سخن گفتن با خالق و با مخلوق نشده باشد و این دو، به یک رتبه و منزلت آورده نشوند [که با خضوع در برابر خالق تعارض نداشته باشد]».

د) عرب در جاهلیت، شخص «حنیف» را - که بت‌ها را نپرستیده - «راع» می نامید و [درباره او] می گفت: «رکع إلی الله».

ه) رُکعة به معنای جای بلند از زمین است.

و) رکع الرجل: پس از غنا فقیر شد و وضعیتش نزول کرد.

ز) «رکوع خمیدگی است و رکوع نماز از آن گرفته شده»؛ «رکع الشیخ یعنی پیرمرد از شدت کهنولت، خمیده شد» (عین عبارت جوهری در الصحاح).

ح) ابن بری نقل می کند: «رکع» به معنای «کیأ» و «عشر» است؛ یعنی «به رو بر زمین افتاد».

در جمع بندی باید گفت که:

- این منظور معنای «خضوع» را از ثعلب نقل کرده و خود نسبت نداده است؛ در صورتی که در بند «ز» معنای «انحنا» را به «رکوع» نسبت داده است. این، نشانه عدم تقویت معنای نخست است.

- در بند «ز» معنای «رکوع»، «انحنا» دانسته شده و تمام اشتقاقات ملاحظه شده در ارتباط با معنای «انحنا» در سایر کتب لغت، در این کتاب نیز آمده است (در بندهای «ب»، «ه»، «و»، «ز» و «ح»).

- در تفسیر روایت بازگو شده در بند «ج»، معنایی لغوی برای رکوع ذکر نشده؛ بلکه تأکید بر این است که رکوع و سجده، مستلزم یکدیگر و نشانهٔ نهایت خضوع هستند (نه به معنای خضوع).

- در بند «د»، نامیدن «حنیف» به «راکع» و تعبیر «رکع إلى الله» برای او بیان شد. دلیلی وجود ندارد که در این کاربرد، معنای «خضوع» اخذ شود. قابل توجه این که زبیدی در تاج العروس عبارت *لسان العرب* را عیناً ذکر کرده «و كانت العرب في الجاهلية تسمي الحنيف راکعاً إذا لم يعبد الأوثان و يقولون رکع إلى الله»؛ سپس این عبارت را بلافاصله افزوده است: «قال الزمخشري: أي اطمأن؛ سکون و آرامش یافت».

بنابر آنچه گفته شد، می توان چنین نتیجه گرفت که نحوهٔ بیان ابن منظور در معنی «رکوع»، ظهوری در اصل دانستن معنای «خضوع» ندارد؛ بلکه تفصیل بحث، خلاف این را می رساند. اگر ادعا شود وی معنای «خضوع» را اصلی دانسته است، سخنش با نظر سایر متخصصان علم لغت - به ویژه متقدمان این فن - تعارض دارد و قابل اعتنا نیست.

علاوه بر اینکه در *لسان العرب* اصولاً روش کار بر اساس روال منظمی نیست؛ عدم رعایت تقدّم و تأخّر در ذکر معانی حقیقی و مجازی از این قبیل است. نمونه‌ای از این بی نظمی، ذیل ریشه «ک ف ر» قابل ملاحظه است. از مشهورات لغت این است که معنای حقیقی کَفَر، سَتَر است؛^۱ اما در *لسان العرب* می خوانیم:

الْكُفْرُ: نَقِيضُ الْإِيْمَانِ؛ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ كَفَرْنَا بِالطَّاغُوتِ؛ كَفَرَ بِاللَّهِ يَكْفُرُ كُفْرًا وَ كُفُورًا وَ كُفْرَانًا. وَ يُقَالُ لِأَهْلِ دَارِ الْحَرْبِ: قَدْ كَفَرُوا أَيْ عَصَوْا وَ امْتَنَعُوا. وَ الْكُفْرُ: كُفْرُ النِّعْمَةِ، وَ هُوَ نَقِيضُ الشُّكْرِ. وَ الْكُفْرُ: جُحُودُ النِّعْمَةِ، وَ هُوَ ضِدُّ الشُّكْرِ. وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ مِنْ أَهْلِ جَاهِدُونَ. وَ كَفَرَ نِعْمَةً اللَّهُ يَكْفُرُهَا كُفُورًا وَ كُفْرَانًا وَ كَفَرُ بِهَا: جَحَدَهَا وَ سَتَرَهَا ...

ملاحظه می شود که معنای اصلی با تأخیر زیادی بیان شده است.

آقای طباطبایی و نویسنده ناشناس سایت kalemeh.tv از میان کتب لغت - که ما متن شش نمونه از آنها را آوردیم و ملاحظه شد که در چهار مورد، اصلاً از «خضوع» ذکری

۱. معجم مقاییس، ۱۹۰/۵: (کفر) الكاف و الفاء و الراء أصل صحيح يدل على معنى واحد وهو الستر والتغطية

به میان نیامده - گزینشی عمل کرده و تنها به *لسان العرب* اکتفا نموده‌اند. ایشان دربارهٔ متن *لسان العرب* نیز گزینشی عمل کرده و تنها دو کلمهٔ نخست از متن طولانی این کتاب ذیل ریشهٔ «ر ک ع» را ذکر نموده‌اند.

اعتبار سنجی (۳): استشهاد به اینکه «خَرَّ رَاكِعًا (ص/ ۲۴) یعنی: خاضعانه به زمین افتاد» تا چه حد علمی است؟

ملاحظه شد که آقای مصطفی طباطبایی در مقالهٔ مورد بحث و نوشتهٔ اخیرش، به عنوان قرینه‌ای بر اینکه معنای اصلی «ر کوع»، «خضوع» است، آیه ۲۴ سورهٔ ص را با همین رویکرد معنا کرده و می‌نویسد: «... نمی‌توان [در ترجمه این آیه] گفت: به ر کوع افتاد - این مطلب البته در سایت‌ها اینترنتی، فراوان دیده می‌شود - . گویا ایشان، آیهٔ فوق را مدخلی برای جا انداختن معنای «خضوع» برای «ر کوع» قرار داده است؛ در صورتی که در اکثر منابع لغوی، شواهدی بر عدم صحت ادعای فوق ملاحظه می‌شود؛ از جمله:

- در *کتاب العین خواندیم:* «ر کع رکوعاً به هر چیزی [کسی] گفته می‌شود که به رو افتاده باشد؛ چه آنکه زانوانش به زمین برسد یا نه».

- در *لسان العرب* نیز - که تنها منبع مورد استناد ناقص آقای مصطفی طباطبایی بود - عبارت فوق بازگو شده است: «كُلُّ شَيْءٍ يَنْكَبُ لَوْجِهَةٍ فَتَمَسُّ رَكْبَتَهُ الْأَرْضَ أَوْ لَا تَمَسُّهَا بَعْدَ أَنْ يَخْفِضَ رَأْسَهُ فَهُوَ رَاكِعٌ»؛ اما ایشان تنها به دو کلمهٔ نخست از عبارات این کتاب استناد نموده است.

- در *معجم مقاییس اللغة* «به کسی هم که سجده شکر نموده راکع می‌گویند»؛ سپس به عنوان شاهد، به آیه مورد بحث اشاره و گفته شد: «خداوند در شأن داوود عليه السلام فرموده: او از پروردگار خود آمرزش طلبید و سپس به سجده افتاد و بازگشت نمود».

- در *قاموس المحيط*، یکی از معانی ذکر شده برای «ر کع»، «کباً علی وجهه» بود؛ یعنی: «با صورت به زمین افتاد»

■ نتیجه گیری

چنانکه در مقدمه گفته شد، دلالت مستحکم آیه ولایت^۱ بر امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) حجت را تمام و عذرها را ریشه کن می کند؛ هرچند باب مناقشه و تلاش برای حق پوشی همیشه باز است. در مقاله، مواردی از تلاش های غیرعلمی و غرض ورزانه ذیل آیه کریمه، در تفسیر مفاتیح الغیب ارائه شد.

یکی از روش های منکران در آیه کریمه، معنا کردن «رکوع» به «خضوع» است. ضمن نقدی که گذشت، ملاحظه شد که این شبهه، به مرور زمان پررنگ تر شده و در تبلیغات معاصر، گویا به پر انعکاس ترین سخن مخالفان تبدیل شده است. تحقیق علمی، قویاً ادعای فوق را ابطال می سازد.

در بررسی های لغوی با استناد به شش منبع مهم لغت، معلوم شد که بر خلاف ادعای مطرح شده و به شهادت منابع لغت، معنای حقیقی «رکوع»، «خضوع» نیست؛ بلکه «انحناء» است و برخی از منابع مهم لغت، ذیل «رکوع» اصلاً ذکر از معنای «خضوع» نکرده اند. همچنین نشان دادیم که کاربرد «رکوع» در معنای «رکوع نماز» حقیقی و در معنای «خضوع» مجازی است؛ در نتیجه نمی توان بدون وجود قرینه، این معنا را ادعا کرد - و در آیه ولایت نه تنها چنین قرینه ای وجود ندارد، بلکه قرینه مهم شأن نزول، خلاف آن است - . آیه ۲۴ سوره ص نیز - بر اساس تحلیل لغوی و تصریح برخی لغویین - مؤیدی بر ادعای یادشده نیست و حتی در این آیه نیز، «رکوع» به معنای «خضوع» نیست.

نهایتاً اینکه در آیه ولایت، تفسیر مشهور که مبتنی بر معنای معهود «رکوع» و شأن نزول قطعی است، از این ناحیه قابل مناقشه نیست.

فهرست منابع

- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنة، مصر، مؤسسة قرطبة، ۱۴۰۶ق.
ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند، بیروت، دار صادر، لبنان، بی تا.
ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ق.
الجزیری، عبدالرحمن، الفقه على المذاهب الأربعة، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق.
ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحیح، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق.
جوهری، اسماعیل بن حماد، تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۳۷۶ق.
راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات غریب القرآن، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
زیبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ هـ.ق.
زحیلی، وهبة بن مصطفى، التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج، بیروت، دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق.
شوکانی، محمد بن علی، فتح القدر، دمشق، دار ابن کثیر، ۱۴۱۴ق.
فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، تهران، دار الهجرة، ۱۴۰۹ق.
مجمع اللغة العربیة، معجم الفاظ القرآن الکریم، تهران، ناصر خسرو، بی تا.
نسائی، احمد بن شعیب، سنن، بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸ق.
نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
نیشابوری، مسلم بن حجاج، الجامع الصحیح، بیروت، دارالفکر، بی تا.

